



گفت و گو

وگزارش



حوزه و بینش تمدنی

در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمدعلی میرزایی'



حوزه: نسبت حوزه‌های علمیه با تمدن‌سازی چیست؟ به بیان دیگر حوزه‌های علمیه چه مسئولیتی در قبال تمدن‌سازی دارند؟

استاد: ارتباط حوزه‌های علمیه و تمدن با چند رویکرد قابل کاوش و پژوهش است که به دو مورد آن اشاره می‌شود: نخست، رویکرد تاریخی تمدنی و دیگر، رویکرد آینده‌گرا.

در رویکرد تاریخی تمدنی؛ باید به نقش حوزه‌های علمیه و عالمان دین در شکل‌گیری تاریخی تمدن مسلمانان سخن گفته شود؛ چون این مقوله بسیار گسترده است و در تمام شاخه‌های تمدنی، ردپای نقش‌های حوزویان و عالمان

بنابراین وقتی در علم پزشکی سنتی و اسلامی و امثال این رشته‌ها، آن هم در مکتب‌های این عالمان درباره انسان بحث می‌شود، پایه تحلیل آن‌ها بر مبنای و بینش دینی مبتنی بوده است؛ از این رو، شکل‌گیری بنای تمدن اسلامی یا برافراشته شدن آن تا حد زیادی مرهون و مدیون کوشش‌های عالمان دینی و بینش جامع و علمی این افراد بوده است؛ ولی در دوره‌های بعد، این رویکرد تمدنی- علمی از جامعه عالمان دینی کم‌رنگ یا به طور کلی رخت برپست و علم‌پژوهی، خلقت‌پژوهی، طبیعت‌پژوهی و مطالعه آیات آفاقی به تعبیر قرآنی‌اش همه از داخل دایره رسالت‌های علمی عالمان دینی خارج

شده و نقل مکان کرده است و روح غالب بر جریان علم دینی به علومی مانند: کلام، فقه، اخلاق و امثال آن فروکاسته شده است، حتی از این مرحله نیز هم چنان به مرور زمان تا قرن هشتم کم‌وبیش آن حضور پررنگ این علوم دینی کم‌رنگ‌تر شده و مهم‌ترین رشته و حوزه دانشی که بر جریان روحانیت و عالمان دینی غلبه کرده، علم فقه بوده است؛ به گونه‌ای که

دین مشاهده می‌شود؛ از این رو به این بحث بسنده نمی‌شود؛ بلکه از نظر عنوان، بررسی تأثیر نگاه‌ها، نظریه‌ها، اجتهادها،

فتواها و نظام‌های معرفتی روحانیان و عالمان دینی بر تمام فرآیندها و پدیده‌های علم و تمدن جهان اسلام، حتی تمام بشریت قابل رصد و تحلیل است؛ چنان‌که با قاطعیت می‌توان این جمله را بیان کرد: دانشمندانی که در حوزه فیزیک، ریاضیات، فلسفه، نجوم و امثال این رشته‌های علمی نقش‌آفرینی کرده‌اند، این‌ها یا اغلب قاطع این افراد، عالمان دینی بوده‌اند؛ از این رو می‌توان مدعی بود که به‌طور کلی این علوم با رهیافت دینی تلقی می‌شدند؛ یعنی این‌طور نبوده است که ابوریحان بیرونی، ابن هیثم، رازی و ابن سینا با هویت متمایز و مختلفی از هویت دینی وارد این عرصه‌ها می‌شدند؛ بلکه شناخت آنان از طبیعت با رویکرد خلق‌اللهی بوده است.

بیرونی، ابن هیثم، رازی و ابن سینا با هویت متمایز و مختلفی از هویت دینی وارد این عرصه‌ها می‌شدند؛ بلکه شناخت آنان از طبیعت با رویکرد خلق‌اللهی بوده است.

در اندیشه‌های بنیادین قرآنی و اسلامی علم‌آموزی، کاوش طبیعت و شناخت پدیده‌های الهی در ضمن آیه‌پژوهی با نگاه آیه‌ای انجام می‌گرفته است؛

در این سالیان فقه‌گرایی و فقهت‌سالاری بر جریان دانش‌های دینی حاکم شده است. پس در گام نخست، علوم طبیعی از جرگه و چرخه جریان‌های دانشی تمدنی روحانیت و حوزه‌های علمیه خارج شده، کم‌رنگ گردیده و آرام‌آرام از بین رفته است؛ به طوری که امروزه اگر یک مرجع تقلید یا عالم برجسته به علم طبابت، علم نجوم یا به علوم طبیعی بپردازد مردم به شدت

متعجب خواهند شد؛ گویا به مرور زمان این مسئله به عنوان رشته‌ای خارج از رسالت حوزه و حوزوی تلقی شده است.

در گام دیگر، نه تنها علوم تجربی؛ بلکه علوم دینی هم یکی پس از دیگری کمتر به آن توجه شده است. در حوزه علمیه قم تعداد بی‌شماری درس خارج فقه ارائه می‌شود، البته تعدادی از این‌ها خارج از قم هستند؛ در حالی که تعداد بسیار کمتری از ارائه درس‌های اخلاق و تفسیر قرآن را شاهد هستیم؛ این اختلاف با

نگاه یکپارچگی و شبکه‌ای کل علوم دینی سازگاری ندارد. وقتی از جریان تمدن سخن به میان می‌آید، تمدن‌سازی و تمدن‌پژوهی را به عنوان رسالت ذاتی

جریان و نهاد دین تلقی می‌کنیم؛ پس باید الزامات دانشی تمدن‌سازی هم مورد نظر باشد؛ یعنی نمی‌توانیم تمدن‌سازی را در ساختار و بانک اهداف حوزوی و رسالت‌های عالم دینی قرار دهیم؛ ولی الزامات دانشی و اجتهادی این رسالت و هدف را نادیده بگیریم؛ از این رو وقتی می‌توانید فقه را تمدنی کنید که الزامات اجتهادی این فهم تمدنی را بشناسید و به آن وفادار باشید.

حوزه: امروزه عبور از

جامع علوم بودن به سوی تخصصی شدن علوم، یک مزیت به شمار می‌آید؛ حال آن‌که تعبیرات جناب‌عالی به گونه‌ای است که توجه به همه دانش‌ها اعم از دینی و غیردینی برای تمدن‌سازی ضروری است؟ بیشتر توضیح دهید؟

استاد: به طور معمول

این سؤال مطرح می‌شود که بسیاری از رشته‌ها و دانش‌هایی که به صورت تخصصی، افرادی درگیر آن هستند؛ چرا حوزه باید به همه این دانش‌ها توجه کند؟ در پاسخ باید گفت تخصص‌گرایی در یک تقسیم کار، قابل قبول است؛ ولی تخصص‌ها باید با یکدیگر در تعامل دانشی قرار گیرند؛

وقتی از جریان تمدن سخن به میان می‌آید، تمدن‌سازی و تمدن‌پژوهی را به عنوان رسالت ذاتی جریان و نهاد دین تلقی می‌کنیم؛ پس باید الزامات دانشی تمدن‌سازی هم مورد نظر باشد؛ یعنی نمی‌توانیم تمدن‌سازی را در ساختار و بانک اهداف حوزوی و رسالت‌های عالم دینی قرار دهیم؛ ولی الزامات دانشی و اجتهادی این رسالت و هدف را نادیده بگیریم؛ از این رو وقتی می‌توانید فقه را تمدنی کنید که الزامات اجتهادی این فهم تمدنی را بشناسید و به آن وفادار باشید.

طبیعی، دانش انسانی، دانش دینی و بدون التفات به این قلمرو گسترده دانشی بی‌معناست؛ برای مثال نمی‌توان به دنبال ایجاد تمدن بود؛ ولی جریان و نهضت دانشی کارآمد نباشد؛ چراکه تمدن حاصل یک جریان دانشی همبسته است. پاسخ به این پرسش که چرا حوزه‌ها باید به ساحت‌های مختلف دانشی ورود پیدا کنند این است که نگاه دین به طبیعت، بر اساس نگاه

خالق و مخلوقی است؛ یعنی انسان به عنوان یک موجود مکرم از طرف خدا همان‌طور که حق عبادت، اعتقاد و ایمان دارد؛ حق سلامت، حق بهداشت و وجود (هستی) دارد؛ بنابراین وقتی پزشک طبابت می‌کند، عمل دینی انجام داده است و معالجه‌کردن

یک فرایند دینی است؛ البته کار همه انسان‌ها در هر جایی، مادامی که به انسان خدمت می‌کنند یک رفتار برآمده از دین است. در گذشته نوع نگاه و افق نگاه، گستره بیشتری داشته است. این بینش در حقیقت جریان تمدن را رهاورد یا برآیند این قلمرو و جغرافیای عظیم دانشی می‌داند.

یکی از شاخص‌های دانش تمدن‌سازی دینی، رویکرد کارآمدی است. تمدن مقوله‌ای مرتبط با مسئله‌های حیات

یعنی این‌طور نیست که تخصص‌ها هر کدام شاخه‌ای از دانش باشند و به عنوان یک شاخه مستقل حرکت کنند و جلو بروند. این رویکرد تخصص‌گرایی گسسته و واقع‌گرایانه، نه تنها هیچ کمکی به تمدن‌سازی نمی‌کند؛ بلکه ممکن است با جریان تمدن‌سازی سرناسازگاری داشته باشد؛ یعنی امروز در تمدن غرب نیز یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی تمدنی را گسست حوزه‌های دانشی از

یکدیگر می‌دانند. به همین دلیل مطالعات میان‌رشته‌ای یا حتی مطالعات فرارشته‌ای به دنبال اصلاح این نقیصه دانشی یا نقص روشی است. فروکاستن و در واقع رهاکردن حوزه‌های علوم طبیعی در یک گام و سپس غلبه کم‌وبیش یک دانش

بر دیگر دانش‌ها نوعی عقب‌نشینی از چرخه تمدن‌سازی تلقی می‌شود؛ برای این‌که اقتضای تمدن نگاه یکپارچه به زندگی و جامعه است؛ بلکه نگاه یکپارچه به قلمرو جغرافیای فراملی است؛ از این‌رو نمی‌توانیم به دنبال تمدن‌سازی باشیم؛ ولی رهیافت تمدن‌سازانه در علوم نداشته باشیم. اقتضای رویکرد و رهیافت تمدن‌سازی ارتباط، تعامل و هم‌کنشی بین حوزه‌های دانشی است. بی‌گمان تمدن بدون مطلق دانش؛ یعنی دانش

امروز در تمدن غرب نیز یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی تمدنی را گسست حوزه‌های دانشی از یکدیگر می‌دانند. به همین دلیل مطالعات میان‌رشته‌ای یا حتی مطالعات فرارشته‌ای به دنبال اصلاح این نقیصه دانشی یا نقص روشی است.

است و مسئولیتی صرفاً متافیزیکی نیست؛ بلکه واقعیت بیرونی است، حتی محدود به مرزهای ایدئولوژی‌ها و مذهب‌ها و ادیان هم نیست. وقتی بحث از تمدن می‌شود، در حقیقت بحث از یک ابرواقعیت اجتماعی بیرونی است که بهترین بستر تحقق یافتن فرهنگ را برای انسان تأمین و ایجاد می‌کند. تمدن تحقق عینی فرهنگ است، فرهنگ یک جریان تمدنی بالقوه است و تمدن جریان فرهنگ بالفعل شده است؛ جریان تمدن با جریان حرکت از بالقوه تا بالفعل ارتباط دارد؛ برای مثال چه کسی در کسوت دانش دینی؛ یعنی در کسوت و در نهاد حوزه می‌تواند ادعای نقش‌آفرینی دانشی و عملی در تمدن‌سازی کند؟ کسی که بتواند اثبات کند مسئله‌های عینی زیست اجتماعی و تمدنی انسان را شناخته و برای حل این مسئله‌ها و ارائه راهکارهای عملی، روش، بینش و منطق خاص فهم و تبیین دین را دارد؛ چنین فردی می‌تواند ادعا کند در مسیر تمدن‌سازی است.

برای تمدن‌سازی باید حاکمیت بینش تمدنی در تمام روش‌ها و رشته‌ها بیشتر توجه شود؛ به طور نمونه بر روی رشته کلام توقف می‌کنم؛ در نگاه کلامی عالی‌ترین سطح مبحث کلام، مبحث توحید است؛ یعنی ما هیچ مبنای کلامی متعالی‌تر و بالاتر از توحید نداریم که در مقابل آن مفاهیم متضادی مانند شرک یا

کفر مطرح شود؛ بنابراین مسئله تمدن مطرح است که تمدن با نگاه توحیدی پیوستگی و ضمانت بقا به دست می‌آورد و با نگاه شرکی، گسسته و فرومی‌پاشد. **حوزه:** مراد از حاکمیت بینش توحیدی در تمدن‌سازی اسلامی چیست؟

استاد: تمدن‌ها دارای شخصیت حقیقی و حقوقی هستند؛ یعنی تمدن واقعیت به‌هم‌پیوسته یکپارچه است و این طور نیست که انسان، خانواده و اقتصاد فرو بپاشد؛ سپس انتظار داشته باشیم که ساختار تمدن همچنان مستقیم، مقاوم و استوار بماند. این یک کل غیر قابل تفکیک است. توحید تضمین‌کننده سلامت و بقای تمدن است؛ یعنی عناصر و ارکان تمدن در فرهنگ، اقتصاد، انسان، عناصر و مؤلفه‌های تمدن، اگر سیر «برای خدایی» و «به سوی خدایی» نداشته باشند، اگر مبدأ و آغازش از حقیقت کل الهیاتی حرکت نکرده باشد و به هر جهت، «من‌اللهی‌اش» یا «للهی‌اش»، «الی‌الله» نشود؛ تمدن‌سازی به مخاطره می‌افتد؛ چون ممکن است از یک نقطه واحد توحیدی سرازیر کنید، آبشاری بیاید؛ ولی بعداً این پخش شود و به وحدت نرسد. بنابراین، از آغاز تمدن، باید نقطه توحیدی؛ یعنی از من‌الله شروع شود و انتهایش الی‌الله سوگیری شود. در این سویه‌ها فقط بحث فرد نیست؛ بلکه تمام پدیده‌های زیستی است. دولت هم همین طور است؛ یعنی

حسن حنفی، یکی از متفکرین معروف جهان عرب در برابر حکمت متعالیه از حکمت متدانیه سخن می‌گوید؛ چون این فرد به دنبال تمدن‌سازی است؛ ولی وقتی که از حکمت متدانیه بحث می‌کند نمی‌خواهد به حکمت متعالیه بد و ناسزا بگوید. او انتقادش این است که حکمت‌های مسلمان‌ها متعالی‌اند در صورتی که خدای متعال وحی‌اش را متدانی کرد؛ یعنی متنزل کرد و پایین آورد. حکمت باید تا سطح مسائل انسان خودش را پایین بیاورد؛ ولی نه پایین‌آمدنی که از بالا منقطع شود، یا همان پایین‌آمدن به

تعبیر قرآن. مثل فرستادن ریسمان (حبل) است. حبل، یک طرفش بالاست؛ ولی به پایین می‌آید تا ما را از چاه در بیاورد و از مقام پایین به بالا ببرد. این خصوصیت حبل است. حکمت باید مثل حبل‌اللهی که متین است، باشد. حکمت یک سرش طرف خداست؛ ولی متدلی است، تدلی به معنای این که مثل دلو پایین و به سمت انسان می‌آید. انسان باید بتواند دستاویز توحید را در اختیار بگیرد و با آن در سویه تمدن قرار گیرد؛ یعنی بتواند انسانیت

یکی از شاخص‌های دانش تمدن‌سازی دینی، رویکرد کارآمدی است. تمدن مقوله‌ای مرتبط با مسئله‌های حیات است و مسئولیتی صرفاً متافیزیکی نیست؛ بلکه واقعیت بیرونی است، حتی محدود به مرزهای ایدئولوژی‌ها و مذهب‌ها و ادیان هم نیست. وقتی بحث از تمدن می‌شود، در حقیقت بحث از یک ابرواقعیت اجتماعی بیرونی است که بهترین بستر تحقق‌یافتن فرهنگ را برای انسان تأمین و ایجاد می‌کند. تمدن تحقق عینی فرهنگ است، فرهنگ یک جریان تمدنی بالقوه است و تمدن جریان فرهنگ بالفعل شده است؛ جریان تمدن با جریان حرکت از بالقوه تا بالفعل ارتباط دارد

کلام است، وقتی به بحث توحید می‌رسد باید این چنین توحید را در فرآیندهای تمدنی جاری و ساری کند.

اگر متکلمی نتواند توحید را به سطح تنزل برساند، نمی‌تواند به فکر تمدن‌سازی باشد. (تنزل به معنای منفی‌اش هیچ‌گاه منظور نیست؛ بلکه به معنای همان تنزل قرآن است؛ نَزَّلْنَا، أَنْزَلْنَا، نُزِّلَ، تَنْزِيلٌ)، ملائکه وقتی تنزل پیدا می‌کنند؛ یعنی در مقام انسان قرار گرفتن و به دنیای انسان آمدن است، نه به معنای تنزل مادی.

خود، اهل و امتش را بالا ببرد. این تمسک است؛ یعنی تمسک تمدنی است. پس وقتی ایشان می‌گویند حکمت متدانیه، مقصود این است که فقه، فلسفه، عرفان و... باید به نحوی متعالی؛ یعنی دور از دسترس مسئله انسان نباشند، بلکه انسان‌ها باید متمسک به این علوم شوند. رسیدن به علم کلام یا

توحید به عنوان محور علم کلام و بالا رفتن اقتضائش این است که این‌ها در سطح پایین و داخل مسئله بیاید. چه کسی این کار را می‌خواهد انجام دهد؟ متکلمی که بتواند توحید را به میانه کارزار زندگی انسان‌ها بیاورد تا آن‌ها حس نکنند که توحید تنها؛ یعنی خدا یکی است و توحید حلال مسئله انسان گرفتار شرک، پارگی و تشتت، تشتت در معنا، فلسفه و نظریه می‌شود.

علت فروپاشی غرب؛ شرک فلسفی، منهجی و روشی است؛ چون این روش‌ها با هم سازگار نیستند. ماکیاولی بزرگ‌ترین معمار اندیشه سیاسی مدرن می‌گوید: هدف وسیله را توجیه می‌کند؛ یعنی نمی‌توانیم هم حافظ منافع سیاست، دولت و قدرت باشیم، هم متخلق باشیم. شرکی که باعث فروپاشی تمدنی می‌شود در این جا وجود دارد؛ در صورتی که ما به

● امروز یکپارچگی تمدن از همیشه پررنگ‌تر و قابل شهودتر است. در گذشته فضای دانشی بشریت نمی‌توانست هم‌مونی‌های جهانی تمدن را در داخل یک دستگاه تحلیل کند؛ چون چنین قدرتی نداشت؛ در نتیجه شاخص‌های تمدنی هم ناکارآمد، ضعیف، سست، کم و گاهی ناسازگار بودند.

دنبال این هستیم که ایمان، اخلاق، و توحید و کلام در متن ساختارهای تمدنی جامعه و قدرت آورده شود؛ به گونه‌ای که تمام این عناصر زیست انسانی در ذیل توحید به یکپارچگی در ظرفیت برسند. به هر حال مطالب ارائه شده به این صورت است: نخست، دانش‌های مختلف هر کدام‌شان به نوعی با

زیست بشری ارتباط دارند و پاسخ‌گوی مسائل بشر، نیز کسانی هستند که نگاه دینی دارند؛ چنان‌که سعادت بشری یکی از موضوعات دینداران است؛ بنابراین چون همه این دانش‌ها مسئله بشری می‌شود باید به نوعی متوجه عالمان دینی باشد. دیگر این که نگاه آن‌ها به این دانش‌ها صرفاً فنی نیست؛ بلکه قراردادن دانش و فن در یک معرفتی است، که آن معرفت می‌تواند انسان را بر اساس دانش‌ها به سعادت برساند.

● **حوزه:** از آن جا که تمدن‌سازی تنها ساختن یک دستگاه معرفتی نیست، چه راهکاری برای فعلیت‌بخشیدن به آن وجود دارد؟

استاد: امروز یکپارچگی تمدن از همیشه پررنگ‌تر و قابل شهودتر است. در گذشته فضای دانشی بشریت نمی‌توانست هم‌مونی‌های جهانی تمدن را در داخل یک

ایدئولوژیک، دینی و مفهومی به درستی در سطح مقیاس تمدنی درک شود، شکل بگیرد، بازاریابی، ارائه و منتقل شود و در عرصه عینیت اجتماعی فعال و کارآمد شود و تبلور عملی پیدا کند؛ بنابراین در تمام این مسیرها لازم است تا جریان حوزه علمیه را به مصاف مفهوم‌سازی، نظریه‌پردازی، نظام‌سازی معرفتی و اجتماعی در رأس بیاوریم و ارتقا دهیم؛ اگرچه در حال حاضر، برخلاف ظرفیت‌های زیادی که وجود دارد، زمینه‌های مناسب برای این کار مهیا نشده است؛ برای مثال هیچ‌گاه مسئله اقتصاد برای فقیه، مسئله اصلی نبوده است؛ چرا که در تاریخ فقاقت ما مسئله اقتصادی، بیشتر مسئله مرتبط با تکلیف عبادی فردی است. در جریان مبادله مال و وجوه دینی هیچ شاخص اجتماعی، تمدنی و رهبری مدیریتی هرگز دیده نشده است.

در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)، خمس را به فقیه می‌دهند، این کار به خاطر کارکرد اجتماعی تمدنی فقیه است؛ برای این که فقیه می‌خواهد روندهای اقتصاد و عدالت را راهبری کند. این امر در واقع ابزار اقتصادی و مالی تحقق بخشیدن به مقاصد عالی دین در عرصه اجتماع است؛ بنابراین اسلام

در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)، خمس را به فقیه می‌دهند، این کار به خاطر کارکرد اجتماعی تمدنی فقیه است؛ برای این که فقیه می‌خواهد روندهای اقتصاد و عدالت را راهبری کند. این امر در واقع ابزار اقتصادی و مالی تحقق بخشیدن به مقاصد عالی دین در عرصه اجتماع است.

دستگاه تحلیل کند؛ چون چنین قدرتی نداشت؛ در نتیجه شاخص‌های تمدنی هم ناکارآمد، ضعیف، سست، کم و گاهی ناسازگار بودند؛ ولی امروزه این‌گونه نیست؛ چرا که همه عناصر تمدن را می‌توانید در داخل یک دستگاه فلسفی-تحلیلی قرار دهید؛ بنابراین رقابت بین ایدئولوژی‌ها، ایسم‌ها، مکتب‌ها، ادیان و مذاهب وجود دارد. این رقابت‌ها اگر از جنس رقابت تمدنی نباشند، کنشگران اجتماعی و مذهبی محکوم به زوال هستند؛ بنابراین یا تمدن‌اندیشی می‌کنیم یا از بین می‌رویم.

اگر مسلمانان خودشان و ظرفیت‌های دینی‌شان را در مصاف تمدن‌اندیشی، تمدن‌گرایی و تمدن‌سازی قرار ندهند محکوم به زوال هستند. این نکته مهمی است که باید در مورد آن تأمل کرد. امروز بازی قدرت‌های بزرگ جهانی کاملاً فراگیر،

تمدنی و فراملی است؛ یعنی چه بخواهیم، چه نخواهیم، یا بازیگر فعالی در مناسبات تمدنی هستیم، یا یک بازیگر منفعل و یا اصلاً بازیگر نیستیم.

به بیان دیگر، فاعلیت تمدنی؛ یعنی اینکه چه زمانی می‌توانیم این نقش را ایفا کنیم؟ وقتی که نظام دانشی، نظام تئوریک،

جریان فقهی باید پیرامون این مسئله باشد که زکات قرار است تمام نقطه‌های آسیب‌زای روحی، روانی، اجتماعی، علمی و تمدنی بشریت که ناشی از فقر است را پوشش دهد و بستر تعالی و رشد را برای انسان ندار و فقیر فراهم کند. این فقر و نداری انسان‌ها لزوماً ناشی از تقصیر نیست، بلکه گاهی قصوری است؛ بنابراین بیشترین شمار فقر مربوط به فقر قصوری است که عامل فروپاشی انسان، خانواده، نفس، روح، دین، تمدن و دولت است؛ یعنی زکات، فرض شده تا جلوی این فروپاشی را بگیرد.

از سوی دیگر، آیا کسی که نگاه درستی به مسئله مال، زندگی و لوازم آن و روان‌شناسی اقتصاد و این که

انسان‌ها از نظر روحی و روانی چه مناسباتی با داشتن ثروت و مال دارند؟ نداشته باشد؛ می‌تواند در این امر حکم صادر کند یا انسانی که واقعاً بدون این بینش باشد، می‌تواند فقه زکات بنویسد؟ مسلماً نمی‌تواند فقه و زکات مبتنی بر نگاه تمدنی بنویسد؛ بنابراین چنانچه با نگاه به قرآن کریم و احادیث، تمدنی بودن آن را کشف کنیم، آن را شهود کنیم؛ ولی ایجادش نکنیم؛ فرایند تمدنی را تمام نکرده ایم. از این رو

در ابواب فقهی‌اش منفعل نیست، بلکه سیاست اسلام پایه‌گزاری کل فرایندهای اخلاقی و اقتصادی است که در کنار هم و درون هم شکل گیرند؛ یعنی فلسفه اصلی تزکیه، تزکیه است. تزکیه اول به معنای زکات‌دادن، تزکیه دوم به معنای تطهیر. پس فلسفه اصلی تزکیه (زکات‌دادن)، تزکیه (تطهیر نفس) است. علت آن روشن است؛ برای این که اگر من مال داشته باشم و زکات آن را ندهم، آلودگی درونی برای من ایجاد می‌کند.

در روایات آمده است «کاد الفقر أن یکون کفرًا»؛ یعنی تزکیه و تطهیر با فقر برای انسان‌ها سازگار نیست (افراد خاص می‌توانند؛ ولی در این جا عموم را در نظر می‌گیریم). بی‌تردید در نگاه

تمدنی و اجتماعی می‌توانیم بگوییم که نداشتن مال، ثروت، قدرت، پول و امکانات و رفع نیازها از عوامل بنیادین تباهی انسان و جامعه است. این امر یک نگاه کلی است، نمی‌گوییم هر کسی نداشت تباه شده یا حتماً می‌شود؛ ولی این یک حکم عقلانی و کلی است. انسان برای به دست آوردن ایمان، پایداری

و...، نیاز به امکانات مالی دارد؛ از این رو خداوند متعال به وسیله انواع زکات، نیاز انسان فقیر را رفع کرده است. به طور کل،

در تمام بحث‌های فرارشته‌ای، بین‌رشته‌ای و حتی بیناروشی فرصت‌هایی مشاهده می‌شود، که بتوانیم الزامات تمدنی‌اندیشی در دانش دینی را استفاده کنیم؛ یعنی این‌ها می‌تواند فرصت‌هایی باشد؛ ولی نباید فراموش کنیم که در بحث تمدن‌سازی و حوزه باید از نگاه‌های عاریتی و استعاره‌ای پرهیز کنیم.

نقطه ضعف آنهاست؛ ولی رابطه دانش دینی و اُبژه هم تا حد زیادی آسیب دیده؛ یعنی کمتر به رویکرد پیامدگرا، کارکردگرا، عملی و واقع‌گرا توجه می‌شود و واقعیت بیرونی کمتر مورد رصد و تحلیل اهل علم دین قرار می‌گیرد. با توجه به این نیازها، وقتی از زکات سخن می‌گوییم؛ نهادهایی باید کارآمدی، نقش و پیامدهای زکاتی را که به آن پرداخته می‌شود رصد، بررسی و پژوهش کنند و بگویند آیا واقعاً جامعه‌ای که زکات می‌دهد با جامعه‌ای که مالیات می‌دهد، در کدام یک کارآمدی دینی‌اش بیشتر است؟ باید تحقیق و بررسی شود؛ چرا که دین در عرصه تحقق بیرونی‌اش آزمون‌پذیر است و این‌گونه نیست که مسئله‌های دینی آزمون‌پذیر نباشند؛ از این‌رو حتی در بحث عبادات و رابطه‌اش با آرامش و سعادت انسان را می‌توان به معنای عینی‌اش مطالعه کرد.

به طور مثال در جامعه، افرادی که نماز می‌خوانند؛ از افرادی که نماز نمی‌خوانند، آرامش و سعادت بیشتری دارند. با اثبات این فرض، البته ممکن است در نگاه‌های عینیت‌گرا که اقتضای کار تمدن‌سازی، جامعه‌سازی و انسان‌سازی است، در بعضی مواقع دچار نتایجی شویم که توقع آن نبوده است؛ ولی احتمال این‌که این نتایج ناشی از روش غلط اجرای یک حکم شرعی یا یک باب شرعی باشد، بیشتر است؛ برای مثال اصل نماز یک کارکرد تمدنی دارد؛ در حقیقت نماز، فقط

آسیب‌ها و انتقادهای متوجه کسانی است که این‌ها را نمی‌بینند و توجه خود را بر اساس نگاه جزئی‌نگر و نگاه تفکیکی، نگاه گسستی و واگرایانه به متن دین و متون دینی قرار داده‌اند.

در تمام بحث‌های فرارشته‌ای،^۲ بین‌رشته‌ای و حتی بیناروشی^۳ فرصت‌هایی مشاهده می‌شود، که بتوانیم الزامات تمدنی‌اندیشی در دانش دینی را استفاده کنیم؛ یعنی این‌ها می‌تواند فرصت‌هایی باشد؛ ولی نباید فراموش کنیم که در بحث تمدن‌سازی و حوزه باید از نگاه‌های عاریتی و استعاره‌ای پرهیز کنیم؛ برای این‌که نگاهی که در غرب به بحث تمدن دارند، با نگاهی که به بحث روش یا فلسفه دارند، کاملاً نگاه متفاوتی است؛ یعنی پاسخگوی نیازهای ما نیست؛ چرا که آن‌ها روش‌های کاملاً مادی و پوزیتیویستی، اثبات‌گرایانه، اومانستی و عقلانیتی دارند و تمدن در نگاه آن‌ها متفاوت است؛ بنابراین در حال فروپاشی هستند، البته در همان نگاه تمدنی غرب، نقاط قوتی نیز وجود دارد که می‌توانیم از آن‌ها بهره‌برداری کنیم؛ برای مثال در تمام این روش‌ها واقعیت، عینیت‌های بیرونی و فضای اُبژه^۴ بسیار پررنگ هست؛ یعنی رابطه بین دانش و اُبژه بسیار پررنگ است و این می‌تواند درس عبرت بسیار مهم برای ما باشد؛ در نتیجه دانش با عینیت و واقعیت رابطه دارد. دانش فقط با ارزش رابطه ندارد، بلکه رابطه ارزش و دانش در غرب از هم گسیخته است، این

نماز و رابطه یک فرد با خدا نیست، بلکه نماز یک شبکه‌ای از معنویت را در جامعه ایجاد می‌کند؛ بنابراین با کانونیت مسجد، یعنی شما یک نفر، در یک ساختمان و در یک واحد آپارتمان هستید و می‌توانید در خانه خودتان تنها نماز بخوانید؛ ولی ممکن است حرکت کنید و به سمت مسجد بروید. بقیه همسایگان هم به سمت همان مسجد حرکت می‌کنند. در این جا

● وائل حلاق این است که حکومت اسلامی منحصرأ اخلاق مدار است؛ یعنی اسلام نمی‌تواند حکومتی داشته باشد که بنیادش بر اخلاق نباشد؛ برعکس مدرنیته. حکومت مدرن نمی‌تواند اخلاقی باشد و حکومت دینی هم نمی‌تواند غیر اخلاقی باشد.

ارتباط یک نفر با خدا به ارتباط چند نفر در کنار هم با خدا تبدیل می‌شود. این با هم بودگی یک مفهوم سوسیولوژیک و اجتماعی دارد. این حکم که در نماز چند نفر در صف‌هایی که وسط آن‌ها خللی باشد نمازشان باطل می‌شود، نشان می‌دهد که حقیقت عبادی اجتماعی با هویت خاصی دارد شکل می‌گیرد. این ارتباط به روابطی می‌انجامد، چشم در چشم، دست در دست، آشنایی، آگاهی، شناخت دیگری، رنج‌شناسی، شناخت فقرا، شناخت مساکین و... . اتفاقات بزرگی در این ارتباطات روی می‌دهد. این مسجد هم با مسجدهای دیگر پیوند می‌خورد و... به تدریج مشاهده می‌شود نماز جماعت، تبدیل به رکنی می‌شود که وحدت عمیق و ژرف روحی، معنوی،

اجتماعی، سیاسی و تمدنی برای جامعه درست می‌کند که این نماز کاملاً می‌تواند شکل وحدت جهانی پیدا کند؛ جامعه بشری جهانی یک حرکت توحیدی عبادی واحد انجام می‌دهد که سرنوشت جامعه کاملاً تحت تأثیر آن است.

پس زمانی آگاهی پیشینی از ظرفیت دارید و زمانی هم نگاه حداقلی وجود دارد، فقیهی می‌گوید که دور هم جمع شویم و نماز بخوانیم؛ یعنی در جمع شدن در نماز اصل و اصالت را فقط به اجتماع اجساد و ابدان دهیم. به بهانه نماز، انسان‌ها همدیگر را ببینند. این نگاه فقط نگاه ابزاری اجتماعی است؛ در حالی که نماز به معنایی است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۵ رابطه الهی واقعی است؛ یعنی در عین این که من با فرد کناری‌ام در صف نماز مرتبط هستم که این یک ارتباط افقی است، در عین حال یک ارتباط عمودی با خدا هم پیدا می‌کند و یک پیوند پر از ارزش و اجتماعیت جدیدی درست می‌شود. این نمازی است که ارکان، شرایط و رابطه‌ها جدی می‌باشد. گاهی رابطه افقی جدی است، امام جماعت با مردم ارتباط دارد که این رابطه به صورت کاملاً افقی جدی است؛ ولی رابطه عمودی جدی نیست، یعنی مردم به هم پیوسته؛ ولی گسسته از خدایند.

مدرنیسم با جریان اخلاقی همساز و همگرا نیست؛ چون مدرنیسم مبتنی بر نگاه ماکیاولیستی است و کاملاً مبتنی بر منافع و سودانگار و منفعت‌گراست.

نویسنده و متفکر معروف جهان عرب وائل ابن حلاق^۶ در کتاب *الدولة المستحیلة: الإسلام والسیاسة ومأزق الحداثة الأخلاقی* به «دولت محال» اشاره می‌کند؛ یعنی دولت دینی در عصر مدرنیته محال است. به چه دلیل محال است؟ با دو مقدمه ذیل بیان می‌شود:

مقدمه نخست این‌که مدرنیسم فعلی بر کل تجربه‌ها غلبه، هژمونی و هیمنه دارد؛ در نتیجه انسان نمی‌تواند بیرون از فضای مدرنیستی، یک چیز جدا درست کند. وقتی بیان می‌شود سازمان ملل، دولت، مرز و دولت ملی؛^۷ یعنی مفاهیمی مانند شهروندی و قانون؛ بنابراین هر کاری کنید در دل مدرنیته هستید. اگر به مسائل بشری، حقوق بشر و... توجه می‌شود منفعتی در آن هست که این را اجرا می‌کنند. به تعبیر وائل حلاق، این نگاه نمی‌تواند اخلاقی باشد، یا اخلاق با دولت مدرن سازگار نیست. این یک مقوله ساخته شده توسط فردی به نام ماکیاول نیست؛ بلکه جزو ذات دولت ملی امروز است؛

این موضوع زمانی رخ می‌دهد که فقیه تفسیری کاملاً ظاهرگرایانه از نماز داشته باشد و بگوید: مردم، اصل نماز به این است که به این ظاهر پایبند باشید، یا تلفظ و قرائت را درست بگویید؛ بنابراین نماز فلسفه‌ای دارد کاملاً آرکانی؛ ارکانش باطنی و ظاهری است. این نماز است که می‌تواند کارکرد تمدنی توحیدی داشته باشد. پس دو نگاه به نماز می‌تواند انسان را در دو جهت شکل دهد؛ یکی جهت عمودی و دیگر جهت افقی اجتماعی در روابط اجتماعی.

در این جا به زکات و نماز اشاره شده است، برای روزه و همه عبادات همین گونه است؛ پس فقهی، تمدنی است که بتواند انسان‌ها را در مقیاس تمدن، شکل اجتماعیت بدهد، مسئله‌شناسی و حل مسئله کند. این ظرفیت واقعاً در فقه، در کلام و حوزه اخلاق وجود دارد؛ بنابراین مسائل اخلاق با نگاه فردی، نگاه اجتماعی یا با نگاه تمدنی و... طرح می‌شود که هرکدام محصول متفاوتی دارد. پس علوم اسلامی این قابلیت و ظرفیت را دارد. مسئله اخلاق و دولت و اخلاق و حکومت، مباحث بسیار مهمی است. امروزه تقریباً این اتفاق نظر وجود دارد که جریان

حوزه علمیه برای تمدن‌سازی، به پاک‌سازی معرفتی، بازسازی روش فهم دین، بازآفرینی منطق اجتهاد دین نیاز دارد. این مسیر با انقلاب اسلامی، حضرت امام علیه السلام، علما و مراجعی که به درستی برای انسان و جامعه بشری سعی کردند؛ از سید جمال‌الدین اسدآبادی تا امام خمینی علیه السلام توانسته است با آفرینش نگاه‌های نو انسانی، به کارزار تجدید تمدن‌گرا رفته و در جریان فهم صحیح دین، حرکت سکولاریسم را متوقف یا کند، در مقابل باپویش بیشتری به مسیر تمدن‌سازی برگرفته از دین ادامه یابد.

برای مثال اخیراً در خبرها خواننده بودم که جو بایدن نصف پول‌های افغانی‌ها را به نفع خانواده‌های یازده سپتامبر مصادره کرده، این غیراخلاقی‌ترین فرضی است که مدعی‌ترین کشور حقوق بشر، پول عده‌ای فقیر بیچاره‌ای که هیچ اطلاعی از یازده سپتامبر ندارند را مصادره می‌کند (یازده سپتامبر را عده‌ای القاعده‌ای یا گروهی دیگر به وجود آورده‌اند). حالا آقای بایدن پول مردم مستضعفی که روی خاک زندگی می‌کنند را به کسانی که در یازده سپتامبر آسیب دیده‌اند، بدهد؛ بر این اساس است که ماکیاول و وائل حلاق می‌گویند دولت اخلاقی قابل تحقق نیست. مقدمه دوم وائل حلاق این است که حکومت اسلامی منحصراً اخلاق‌مدار است؛ یعنی اسلام نمی‌تواند حکومتی داشته باشد که بنیادش بر اخلاق نباشد؛ برعکس مدرنیته. حکومت مدرن نمی‌تواند اخلاقی باشد و حکومت دینی هم نمی‌تواند غیراخلاقی باشد؛ از این رو در کتابش، به این نکته که دولت دینی ممکن نیست، اشاره می‌کند. ضمن رد این دیدگاه، می‌توان به تجربه انقلاب اسلامی اشاره کرد که هم می‌توان دولت نسبی داشته باشیم، هم می‌توانیم دولت اخلاقی نسبی داشته باشیم. حالا با رعایت مراتب، این اخلاقیات را می‌توان زیاد یا کم کرد.

حوزه: با توجه به مشکلات پیش روی حوزه که در فرایند تمدن‌سازی بیان کردید توصیه شما به حوزه‌های علمیه چیست؟

استاد: حوزه علمیه برای تمدن‌سازی، به پاک‌سازی معرفتی، بازسازی روش فهم دین، بازآفرینی منطق اجتهاد دین نیاز دارد. این مسیر با انقلاب اسلامی، حضرت امام علیه السلام، علما و مراجعی که به درستی برای انسان و جامعه بشری سعی کردند؛ از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تا امام خمینی علیه السلام توانسته است با آفرینش نگاه‌های نو و انسانی، به کارزار تجدد تمدن‌گرا رفته و در جریان فهم صحیح دین، حرکت سکولاریسم را متوقف یا کند، در مقابل با پوپش بیشتری به مسیر تمدن‌سازی برگرفته از دین ادامه یابد. هیچ خدمتی به سکولاریسم و تفکیک دین از سیاست، بالاتر از شکست در ارائه چارچوب تمدن برای اندیشه دینی نداریم. به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین خدمت به سکولاریسم که ادعای آن‌ها را تثبیت، تأیید و تصدیق می‌کند؛ فاصله گرفتن از اسلام تمدنی، نرفتن به سمت اسلام اجتماعی، ارائه‌اندادن راه حل دین برای معضلات کلان اجتماعی است؛ بنابراین این که ادله عقلی بیاوریم، دین از سیاست، دین از دولت، دین از جامعه و دین از تمدن جدا نیست کفایت نمی‌کند. به جای این که ادعا را به وسیله نظر ابطال کنیم، باید به وسیله عمل ادعای حق را ارائه کنیم. وقتی می‌توانیم بطلان سکولاریسم را اعلام جهانی کنیم که کارآمدترین روش‌های تعامل معرفت دین با عرصه‌های اجتماعی تمدنی را به جهان عرضه کنیم. آن روز، روز اعلام ابطال و بطلان سکولاریسم است؛ یعنی باید

عملاً به وسیله ارائه الگو، پارادایم‌های فعال و فاعلیت کارآمد دین در عرصه اجتماعی را اثبات و ارائه کنیم.

پی‌نوشت:

۱. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه.
2. Interdisciplinary یا trans disciplinary.
3. Inter metadology یا trans metadology.
4. Abjectivism.
۵. عنکبوت: ۴۵
۶. وائل بن حلاق یا وائل حلاق دانش‌آموخته فقه اسلامی و تاریخ فکری اسلامی است. او در دیپارتمان پژوهش خاورمیانه جنوب آسیا و آفریقا در دانشگاه کلمبیا مشغول به کار است. کتاب دولت ممتنع: اسلام؛ سیاست و معذورات اخلاقی مدرنیته و تاریخ تئوری‌های حقوقی اسلامی از او به فارسی ترجمه شده است.
7. Nation – State.